



The Spectral Human Theory: On the Quality of Abstracting Human Diversity from the Principles of Primacy of Existence and Gradation of Existence

Mohammad Javad Rezaei¹✉ | Mohammad Javad Enayatirad²

1. Corresponding Author, Master's Student, Department of Islamic Studies, Shahid Motahari Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University, Mashhad, Iran. Email: mrezaeiofficial@mail.um.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Motahari Faculty of Theology and Islamic Studies, Mashhad, Iran. Email: enayati-m@um.ac.ir



Article Info

Article type:
Research Article

Received: 2 February 2025
Revised: 6 May 2025
Accepted: 9 June 2025
Available Online: 2 August 2025

Keywords:

Hikmat-e Mot'aliyeh (Transcendent Wisdom), Diversity Abstraction, Anthropology, Primacy of Existence, Gradation of Existence, Spectral Human.



Abstract

The truth of the human being, according to the theories of Asalat al-Wujud (Primacy of Existence) and Tashkik al-Wujud (Gradation of Existence), is not confined to deterministic or fixed philosophical-logical definitions. In Hikmat-e Mot'aliyeh (Transcendent Wisdom), the human is a spectral-probabilistic being who has the capacity, in the course of evolution, to actualize all potential faculties and existential domains. The human experiences determination and limits proportional to the diverse existential positions it occupies. These positions vary according to his action, movement, and identity and existential classifications; hence, definitions such as "rational animal" (Hayavān-e Nāteq) do not manifest in Hikmat-e Mot'aliyeh. Based on the spectral biological model, the human is a diverse entity flowing through existential strata. The central question of this research, relying on the principles of Asalat al-Wujud and Tashkik al-Wujud, is: What is a spectral human and how can the quality of abstraction of human diversity be explained on this basis? The research method is descriptive-analytical, and based on the foundations of Hikmat-e Mot'aliyeh (Transcendent Wisdom), it philosophically elucidates the spectral human theory. This framework demonstrates how the principles of "Primacy of Existence" and "Gradation of Existence" enable the formulation of the human as a spectral being in Sadraean anthropology. For elevating the quality of understanding, conceptual models, propositions, and symbols of mathematical

Cite this article: Rezaei, M., J.; Enayatirad, M., J. (2024). The Spectral Human Theory: On the Quality of Abstracting Human Diversity from the Principles of Primacy of Existence and Gradation of Existence. *Islamic Philosophical Doctrines*, 19(34), 53-78. <https://doi.org/10.30513/ipd.2025.6765.1588>



© The Author(s). Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.



نظریه انسان طیفی؛ درباره کیفیت انتزاع تنوع‌انگاری انسان از اصالت وجود و تشکیک وجود

محمد جواد رضائی^۱ | محمد جواد عنایتی راد^۲

۱. نویسنده مسئول، کارشناسی ارشد، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه: mrezaciofficial@mail.um.ac.ir

۲. دانشیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه: enayati-m@um.ac.ir

چکیده

حقیقت انسان، بر اساس نظریه‌های اصالت وجود و تشکیک وجود، در تعاریف جبری و معین فلسفی منطقی محدود نمی‌شود. انسان در حکمت متعالیه موجودی طیفی - احتمالی است که در مسیر تکامل، توانایی فعلیت بخشی به تمامی استعدادها و ساحات بالقوه وجودی خود را دارد. انسان با فراگیری در موقعیت‌های متنوع وجودی، تعین و حد متناسب با همان موقعیت را تجربه می‌کند. این موقعیت‌ها بر پایه کنش، حرکت و طبقه‌بندی هویتی و وجودی او متفاوت هستند؛ از این رو، تعاریفی مانند «حیوان ناطق» در حکمت متعالیه نمودی ندارند. انسان بر اساس مدل زیست طیفی، موجودی متنوع است که در طبقات وجودی سیلان دارد. پرسش این پژوهش، با تکیه بر اصول اصالت وجود و تشکیک وجود، این است: انسان طیفی چیست و چگونه می‌توان کیفیت انتزاع تنوع‌انگاری انسان را بر اساس این مبادی تبیین کرد؟ روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه، به تبیین فلسفی نظریه انسان طیفی می‌پردازد. در این چارچوب، نشان داده می‌شود که چگونه اصول «اصالت وجود» و «تشکیک وجود» امکان صورت‌بندی انسان به مثابه موجودی طیفی را در انسان‌شناسی صدرایی فراهم می‌سازند. در این پژوهش، برای ارتقای سطح کیفی فهم، از الگوهای مفهومی، گزاره‌ها و نمادهای منطق ریاضی استفاده شده است.

استناد: رضائی، محمد جواد؛ عنایتی راد، محمد جواد. (۱۴۰۳). نظریه انسان طیفی؛ درباره کیفیت انتزاع تنوع‌انگاری انسان از اصالت وجود و تشکیک وجود. آموزه‌های فلسفه اسلامی، ۱۹ (۳۴)، ۵۳-۷۸.

<https://doi.org/10.30513/ipd.2025.6765.1588>

اطلاعات مقاله



نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹

تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۵/۱۱

کلیدواژه‌ها

حکمت متعالیه، تنوع‌انگاری، انسان‌شناسی، اصالت وجود، تشکیک وجود، انسان طیفی.





مقدمه

۱. بیان مسئله

انسان‌شناسی به عنوان یکی از مقولات ویژه در حکمت متعالیه، بالندگی خاصی یافته و در دیدگاه‌های اساسی این مکتب تکامل می‌یابد. یکی از پیش‌نیازهای مهم انسان‌شناسی نحوه تحلیل این مسئله در مبادی فکری-فلسفی حکمت متعالیه است. مسائل فلسفی بسیاری توسط ملاصدرا تکمیل، ابداع یا ارائه شده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها مسئله اصالت وجود، نحوه ربط وحدت و کثرت، تدرج هستی، طبقه‌بندی آن یا تشکیک وجود، حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس، حرکت جوهری، قاعده بسیط الحقیقه، مسئله علم و اتحاد عاقل به معقول است.^۱

ملاصدرا یک شبکه چندبعدی دقیق از ارتباطات عقلی و فلسفی میان مبادی اصلی و فرعی می‌سازد که همین باعث پدیداری نمودارهای جدید از مباحثی است که تا پیش از او یا حل نشده یا تکمیل نشده‌اند. به این ترتیب هر کدام از این مبادی ریشه‌ای برای کشف مبداء دیگر می‌شوند؛ به شکلی که با اثبات اصالت وجود در مقابل اصالت ماهیت، سیستم تشکیکی وجود کشف می‌گردد و بنا بر توجه به طبقات هستی، حرکت جوهری و سیلان موجودات معنا می‌یابد. باقی مباحث نیز برای دستیابی به غایت این مکتب همین‌گونه عمل کرده و با تنیدگی شبکه‌ای سر و شکل می‌گیرند.

هدف این مقاله تبیین مبانی و مبادی‌ای است که موجب برساخت انسان‌شناسی نوین صدرايي (تحت عنوان نظریه انسان طیفی) است. انسان در این نظریه نه به صورت یک وضعیت ساکن، بلکه به عنوان موجودی سیال در مراتب مختلف وجودی شناخته خواهد شد. در این راستا، نیاز است تا به بررسی مبانی فلسفی آن یعنی مسئله اصالت وجود، تشکیک وجود و... بپردازیم.

انسان بر اساس اصالت وجود، درحقیقت وجودی است که ماهیت وی به صورت بالعرض و با واسطه در وجود، از وی متنزع می‌گردد و بنا بر قاعده تساوق وجود با تشخص، نسبت متمایزی با وجودات دیگر پیدا می‌کند. همین سبب می‌شود تا انسان به صورت کیفیت طیفی $A_1, A_2, A_3, A_4 \dots A_n$ مورد ملاحظه قرار گیرد. از طرفی دیگر، پیوستگی اصالت وجود با تشکیک وجود این‌گونه است که از انسان یک موجود درجه‌بندی شده و رتبه‌بندی شده

۱. جهت آشنایی بیشتر با مکتب حکمت متعالیه و مبادی نظری ملاصدرا (نک: آشتیانی، شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا؛ حسن‌زاده آملی، اتحاد عاقل به معقول؛ سجادی، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا؛ مطهری، التعلیقة علی الأسفار الأربعة).



می‌سازد که هر انسانی می‌تواند حالات متدرج را کسب کند و حتی نسبت به فرد انسانی دیگر درجه‌ای دیگر بیابد و همین، سبب است برای اینکه کیفیتی احتمالی-طیفی از انسان مورد ملاحظه قرار گیرد. بر این پایه می‌توان پرسش اصلی مقاله را این‌گونه تنظیم نمود: آیا می‌توان با تکیه بر مبانی فلسفهٔ ملاصدرا در حکمت متعالیه (اصالت وجود و تشکیک وجود)، نظریهٔ انسان طیفی را به عنوان الگویی نوین در انسان‌شناسی فلسفی ارائه داد؟ مدل انتزاع و استخراج این نظریه چگونه خواهد بود؟

ارتباطات شبکه‌ای ملاصدرا، باعث زدودن نگرش دودویی-دوآرزشی-صفرویکی در انسان‌شناسی و هستی‌شناسی می‌شود. پیش از ملاصدرا (خصوصاً در منطق و فلسفهٔ ارسطویی)، نگرشی تک‌بعدی به انسان حاکم است (مطهری، ۱۴۰۲ الف، ص ۴۹ و ۵۰)؛ زیرا موجودات را در سلسلهٔ ماهیت جای‌گذاری کرده و هر طبقه را مختص به نوعی معین می‌داند. بنابراین انسان در طبقهٔ وجودات ماهوی، نوعی از جنس حیوان، جسم نامی، جسم و جوهر است (مظفر، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

در نگاه دوازده‌گانهٔ ارسطویی، انسان یا متشکل از جنس حیوان و فصل نطق است یا اگر این‌گونه لحاظ نشود، بر اساس قانون غیریت، نوعی دیگر لحاظ خواهد شد (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۴۰۲). اما در دیدگاه ملاصدرا، انسان هویت کشیده شدهٔ طیفی و طبقاتی است که در هر آن از آنات زمانی-مکانی، تعریف و هویتی جدید دارد. این بر اساس نظر ملاصدرا استوار است که بازگشت تشکیک ماهوی را به تشکیک وجودی می‌داند (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۲).

بر پایهٔ مقدمهٔ ذکر شده، این پژوهش در سه محور اصلی به بررسی موضوع می‌پردازد:

محور اول: در این بخش ابتدا به تحلیل انسان‌شناسی به صورت کلی پرداخته خواهد شد که در آن دو رویکرد مورد ملاحظه است: رویکرد منطق و دیدگاه دوازده‌گانه (دودویی-باینری-صفرویکی) دربارهٔ انسان و رویکرد سیستم‌ها و دیدگاه‌های چندارزشی (فازی-تشکیکی)؛ چراکه پیش از تبیین مبانی فلسفی ملاصدرا برای استخراج نظریهٔ انسان طیفی، واکاوی و مواجهه با انسان‌شناسی کلی و تشریح مبانی منطقی یا فلسفی آن ضروری است.

محور دوم: در این بخش پیش از پرداختن به مبانی حکمت متعالیه، مفاهیم «انسان طیفی»، «طیف‌انگاری»، «انسان فازی-تشکیکی» و واژگان مرتبط با این مفاهیم به طور دقیق و روشن



تعریف خواهند شد و نظریه انسان تشکیکی در حکمت متعالیه در جهت مطابقت سنجی با نظریه انسان طیفی تبیین می‌شود.

محور سوم: در این محور مبانی فلسفی حکمت متعالیه (اصالت وجود، تشکیک وجود) مورد بحث واقع خواهد شد. همچنین شیوه انتزاع تنوع‌انگاری انسانی (مدل انسان طیفی) به طور دقیق تشریح خواهد شد.

ذکر این نکته لازم است که طبق استقراء نویسندگان، مقالاتی در مورد نظریه انواع انسانی، تنوع‌انگاری و کثرت نفوس یا نوع متوسط بودن یافت شد. به عنوان مثال، مقاله «نوع متوسط بودن ماهیت انسان از منظر ملاصدرا» (گرگین و ناجی اصفهانی، ۱۳۹۱) به این مسئله اشاره می‌کند. اما استدلال ما این است که مقاله حاضر از نوآوری خاصی در نظریه تنوع‌انگاری رونمایی کرده است. همچنین وجوه ارتباط آن با نظریه فازی و ایجاد یک شبکه سه‌گانه بین تنوع‌انگاری، سیستم فازی و تولید نظریه انسان طیفی در این مقاله بر اساس انتزاع و استخراج از مبانی اصالت و تشکیک وجود، از خصوصیات نظری این مقاله است.

۲. انسان‌شناسی فلسفی-منطقی-دوارزشی

گزاره‌های دوارزشی، دودویی صادق یا کاذب، بر اساس کدننگاری صفرویکی عمل می‌کنند؛ به این معنی که اگر گزاره A این باشد: «این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده است»، پس A زمانی درست است که واقعاً این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده باشد. پس مقدار ۱ به آن تعلق می‌گیرد و زمانی که A صادق و درست نباشد، یعنی این کتاب به زبان انگلیسی نباشد، مقدار ۰ به آن تعلق می‌گیرد. پس یا A درست است یا نقیض A. بر این اساس مدل نگارش منطقی آن می‌شود:

$$A \vee \neg A.$$

ریشه این مطلب به قانون طرد شق ثالث (Law of excluded middle) بازگشت دارد. در این قانون، هر چیزی یا خودش صحیح است یا نقیض و متضادش. به تعبیری دیگر، هر گزاره یا درست (True) است یا نادرست (False) و حالت دیگری وجود ندارد. این قانون می‌گوید که انکار انکار یک گزاره، همان اثبات گزاره است (Church, 1928, p. 75-78)؛ به این صورت که $\neg(\neg P) = P$.

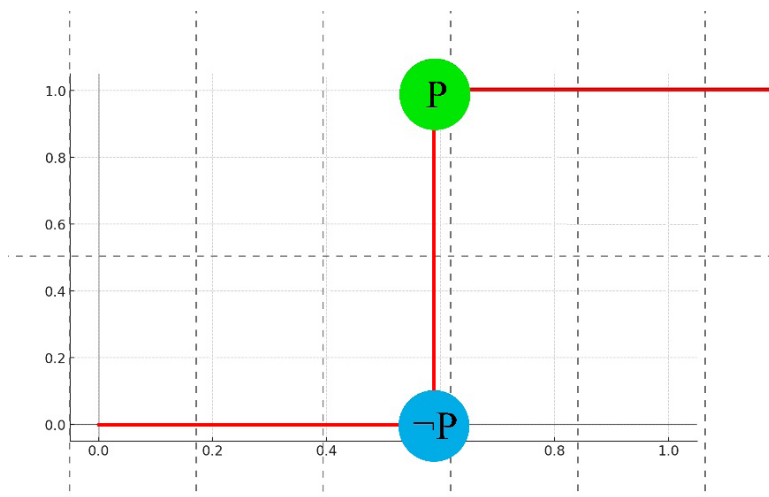
این مسئله در تاریخ منطق یک اصل کشیده‌شدهٔ پایدار بوده و بازگشت آن به نظریات سه‌گانهٔ ارسطو دربارهٔ انسجام تفکر و قواعد اندیشه است. ارسطو برای محکم نمودن مبانی منطقی، سه اصل را فرموله می‌کند: قانون هویت (Identity) که می‌گوید P همان P است، یعنی $P = P$ ، قانون تناقض ناپذیری (Noncontradiction) اعلام می‌کند که P غیر P نیست، یعنی $(P \wedge \neg P)$ و قانون وسط مستثنی یا طرد شق ثالث (Excluded middle) تصریح می‌کند که یا P است یا غیر P (Shehzad 2022, 305–306)، یعنی $P \vee \neg P$.

بر اساس این مقدمه، «حیوان ناطق» بودنِ انسان یا باید بر اساس کد 1 عمل کند، یعنی P باشد یا باید بر اساس کد 0 عمل کند و $\neg P$ باشد؛ به تعبیری دیگر، گزارهٔ «انسان حیوان ناطق است» تعبیری صادق بوده و صحیح است و گزارهٔ «انسان حیوان ناطق نیست» گزارهٔ کاذب و غیرصحیحی تلقی می‌شود. مدل تکوین و عمل این گزاره بر اساس مبانی سه‌گانهٔ انسجام تفکر منطقی ارسطو در جدول ذیل بیان شده است:

گزاره	انسان حیوان ناطق است P	انسان حیوان ناطق نیست $\neg P$
عملگری بر اساس قانون هویت	انسان حیوان ناطق است؛ پس غیر از حیوان ناطق، انسان نیست. یعنی گزارهٔ P نمی‌تواند غیر از آن چیزی که هست باشد.	گزارهٔ «انسان حیوان ناطق نیست» چیزی نیست جز همان چیزی که هست؛ پس نقیض آن، یعنی «انسان حیوان ناطق است» نمی‌تواند درست باشد. درحالی‌که این درست نیست؛ چون انسان حیوان ناطق است.
عملگری بر اساس قانون تناقض ناپذیری	اگر انسان حیوان ناطق است، پس نمی‌تواند غیر حیوان ناطق باشد. یعنی گزارهٔ «انسان حیوان ناطق است» و «انسان حیوان ناطق نیست» هم‌زمان درست نیست.	اگر درست باشد یعنی «انسان حیوان ناطق نیست»، گزارهٔ P یعنی «انسان حیوان ناطق است» باید نادرست باشد؛ درحالی‌که درست است.
عملگری بر اساس قانون وسط مستثنی یا طرد شق ثالث	یا «انسان حیوان ناطق است» یا «انسان حیوان ناطق نیست»؛ پس نمی‌تواند اجتماع یا ارتفاع داشته باشد.	یا $\neg P$ درست است، یعنی «انسان حیوان ناطق نیست»، یا P درست است یعنی «انسان حیوان ناطق است». بر این اساس، هیچ‌گزینهٔ سومی وجود ندارد.



نتیجه جدول بالا که در آن‌ها گزاره‌ها بر اساس عملگرها رفتارهای معنایی متفاوتی اتخاذ می‌کنند، در نهایت بیانگر چرخش میان یک گزاره و نقیض آن است. این ویژگی از خصایص بنیادین منطق دوازده‌گانه و ساختار دودویی آن به شمار می‌آید. الگوی مفهومی زیر به تبیین دقیق‌تر این معنا کمک می‌کند:



در این نمودار که می‌توان آن را نمودار دودویی، منطق سنتی یا جبر بولی^۲ (Boolean algebra) نام‌گذاری کرد، کیفیت واکنش نسبت به یک گزاره یا انتقال و تغییر وضعیت بین دو حالت قطعی است که یا قطعیت بین ۰- بودن آن است یعنی $\neg P$ ، یا بین ۱- بودن آن که P است. به عنوان مثال، چراغ‌قوه‌ای در دست ما قرار دارد. این چراغ‌قوه در حالت خاموش ۰- است و وقتی روشن گردد ۱- می‌شود. این دوگانه انگاری به حالتی چندگانه تبدیل نمی‌شود؛ پس در زمانی که روشن است (P)، خاموش نیست و در زمانی که خاموش است ($\neg P$)، روشن نیست و حالت سومی ندارد.

انسان‌شناسی سنتی و مکتب منطق کلاسیک برای انسان تنها دو وضعیت فرض می‌کند که یا حیوان ناطق است یا حیوان ناطق نیست. به تعبیری بهتر هر چیزی که حیوان ناطق است، انسان است و هرچه که حیوان ناطق نیست، انسان نیست. بنابراین تجربه ارزش سوم وجود نخواهد داشت.

۲. جهت مطالعه پیرامون جبر بولی نک: Boole, An Investigation of the Laws of Thought

۳. انسان شناسی چندارزشی-فازی-طیفی

۳-۱. ترسیم نظریه فازی

نظریه فازی ترسیم یک عملکرد منطقی-سیستمی غیردوآرزشی است که بر اساس منطق دودویی عمل نمی‌کند. به طور خاص تر، منطق فازی تلاشی برای مکانیزه کردن توانایی‌هایی مثل گفتگو، استدلال و تصمیم‌گیری منطقی در محیطی از عدم قطعیت، نقص اطلاعات و دیتاها، حقیقت‌ها و در موقعیت انباشتگی امکان‌های نسبی است (Zadeh, 2008, p. 2751). نظریه فازی بر اساس الگوی مشابهت با ادراک طبقاتی انسانی عمل می‌کند؛ یعنی نحوه‌ای از تصمیم‌گیری در شرایط احتمالی برای انتخاب گزینه‌های متعدد است که بین دوگانه 0 و 1 محصور نمی‌ماند، بلکه مجموعه‌ای از عضوهای چندگانه است که خود 0 و 1 و نقاط میانی 0 و 1 را در بر می‌گیرد.

منطق فازی صرفاً تدوین یک مدل انتزاعی و کنجکاو ریاضیاتی مبهم نیست، بلکه کاربری‌های واقعی در تولید و برنامه‌نویسی سیستم‌های علمی، صنعتی، پزشکی، کشاورزی، مهندسی، مکانیک، برق و شناسایی الگوهای حسی و... دارد (Singh et al, 2013, p. 1-3). این نظریه با کلیدواژگانی مثل درجه‌بندی، تشکیک، لایه‌بندی، طیف و عضویت‌های نسبی، مخصوصاً عدم وضوح در حالت‌های تشخیصی هم‌تراز است؛ زیرا واقعیت پیش رو در مرزهای عدم وضوح به شدت سخت عمل می‌کند.

در بهترین حالت می‌توان «منطق فازی» یا «سیستم فازی» را مدل‌سازی تصمیم‌گیری و توزیع احتمال در جایی دانست که اطلاعات به شدت مبهم هستند یا خارج از مجموعه انتخابی دودویی‌اند؛ یعنی توزیع احتمال عناصر به دو مجموعه تعلق نمی‌گیرد، بلکه ممکن است بین 0 و 1 احتمال 0.5 یا 0.7 هم باشد. به عنوان مثال، در منطق فازی دو مجموعه قد بلند و کوتاه نداریم که بر اساس منطق دوارزشی، عناصر یا قد بلند باشند یا قد کوتاه، بلکه توزیعات دیگری هم وجود دارد؛ اگرچه که توزیع احتمال صرفاً محدود به سیستم‌های هوشمند طبیعی یا مصنوعی (AI) نیست، بلکه سیستم‌های غیرهوشمند رباتیک و شبه‌رباتیک نیز از این مدل بهره می‌برند.

۳-۲. ارتباط نظریه فازی و طیف انگاری چندارزشی-انسانی

بیشترین توضیح پیرامون «طیف انگاری انسانی» یا انسان طیفی وابسته به تشریح دو نظریه اصالت



وجود و تشکیک وجود است که در بخش ۴ پیرامون آن بحث شده است. اما مقدمات ارتباط نظریه فازی با طیف انگاری تشکیکی ملاصدرا به صورت ذیل قابل طرح است:

نویسندگان در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم این گونه می نویسند:

” علوم جدید تا حال ما را به این نتیجه رسانیده اند که به طور قطع نمی توان حکم کرد که وضع A وضع مفروض B را در پی دارد، ممکن است وضع جهان در لحظه بعد از وضع A شکل B یا C یا D یا وضع دیگری باشد، ما نمی توانیم به طور قطع وضع آتی را پیش بینی کنیم (بر خلاف دانش قدیم که می گفت با داشتن وضع A به طور قطع می توان وضع آتی B را پیش بینی کرد)، وضع آتی محتمل است C و یا وضع دیگری باشد. علوم ما توانایی یافته اند که بگویند احتمال وقوع هر یک از حالات B یا C یا D یا... چقدر است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۲۲۹).

نویسندگان به مسئله حساب احتمالات (Probability) اشاره می کنند که در آن کیفیت پیش بینی در یک عنصر نسبت به توالی زمانی آینده، یعنی پیکان روبه جلو، صرفاً محاسبه باینری و دودویی نیست، بلکه معادل های فراوانی دارد. در مسئله انسان طیفی چیزی شبیه به همین روی می دهد؛ زیرا تعیین سرنوشت و یا تدقیق در ظرفیت وجودی محتمل صرفاً دوران بین دوگانگی قطعی نیست، بلکه قطعیت بین هر مجموعه احتمالی گسترده می شود. زیرا مدلی برای تصمیم گیری انسان، انتخاب، اراده و کنش برای دستیابی به غایت حرکت در موقعیت های غیر قطعی و بی اطلاعی است.

در اینجا فرض می شود که این کیفیت در تغییر و حرکت قابل تحلیل است؛ و الا در فعلیت محض چیزی جز فعلیت نیست. اما از آنجایی که انسان به عنوان موجودی متحرک، پیچیده از بالقوگی و بالفعل بودن است، بین بالقوه و بالفعل در حرکت است؛ یعنی از جهتی بالقوه و از جهتی دیگر بالفعل است (مطهری، ۱۴۰۱ الف، ج ۶، ص ۷۹). این مسئله در حکمت متعالیه تبیین حرکت اشتدادی است که لبس بعد از لبس را معنا می کند (آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۷). انسان به مثابه یک بالن بسیط و در حالتی بالقوه توانای پذیرش هواست و ظرفیت پذیرش آن را داراست که با فعلیت رساندن استعداد های مختلف و ورود هوای فعلیت، به ظرفیت وجودی، کشیده شدن، ارتفاع تکاملی و گسترش بالن وجودی دست می یابد.

استاد مطهری می نویسد:



”سایر حیوانات همان‌طور که از نظر تجهیزات بدنی بالفعل به دنیا می‌آیند، از نظر روحی هم بالفعل به دنیا می‌آیند... اما انسان یک موجود بی‌خصلت (بالقوه) به دنیا می‌آید... آزادی و انتخاب و اختیار خود انسان است که او را خلق می‌کند... و از هر راهی هم که برود، با یک طرز خاص خودش را می‌سازد و یک سنخ روح بر او حاکم است (مطهری، ۱۴۰۲، ب، ص ۱۴۰).

استاد مطهری در کتاب فطرت در قرآن این‌گونه می‌نویسد:

”تنها انسان است که ممکن است انسان باشد و انسانیت نداشته باشد. چون انسان تنها نوعی است که از هر جهت بالقوه به وجود می‌آید و باید بالفعل بشود، و در فعلیت ممکن است انسان بشود و ممکن هست که کلب و خنزیر و روباه و قرد بشود (مطهری، ۱۴۰۱، ب، ص ۹۷).

در جایی دیگر این‌گونه بیان می‌کند:

”انسان یک تفاوت اساسی با حیوان دارد و آن این است که انسان از هر حیوانی بیشتر بالقوه است و کمتر بالفعل... اسب، یک اسب بالفعل به دنیا می‌آید. یک گربه بالفعل به دنیا می‌آید... ولی انسان است که به صورت یک موجود صددرصد بالقوه به دنیا می‌آید؛ یعنی اولی که به دنیا می‌آید، اصلاً معلوم نیست که در آینده چه می‌شود. ممکن است واقعیت او در آینده واقعیت یک گرگ باشد. ممکن است واقعیت یک گوسفند باشد (مطهری، ۱۴۰۲، ج، ص ۲۴۷).

در کلام استاد مطهری تعبیر پرسشی «چه می‌شود» وجود دارد و این نشانگری از شرایط «عدم قطعیت» است. در این شرایط فهمی از سرنوشت انسان در آینده وجود ندارد. با این تفسیر، الگوی دوارزشی که انسان را یا P و یا $\neg P$ معرفی می‌کند، به فروپاشی می‌رسد،^۳ زیرا عناصر دیگری از

۳. ذکر این نکته لازم است که نظریه‌های فازی-تشکیکی و چندارزشی به عنوان یک مدل هستی‌شناختی برای توصیف مراتب وجودند و منطق دودویی ارسطویی به عنوان ابزار معرفت‌شناختی برای تحلیل گزاره‌هاست که در دو سطح متفاوت عمل می‌کنند. حکمت متعالیه با پذیرش امر تشکیکی، منطق فازی و سیستم‌های چندارزشی، همچنان از قوانین کلاسیک منطق (مانند اصل طرد شق ثالث) در حوزه استدلال بهره می‌برد. بنابراین نبایست تحلیل را به این معنا تقلیل داد که سیستم فازی با سیستم ارسطویی در تضاد است. انسانِ طیفی در ساحت وجود، یک پدیدهٔ سیال و چنددرجه‌ای است؛ اما در ساحت انتزاعات ذهنی، می‌توان او را در قالب گزاره‌های منطقی دقیق دسته‌بندی نمود.



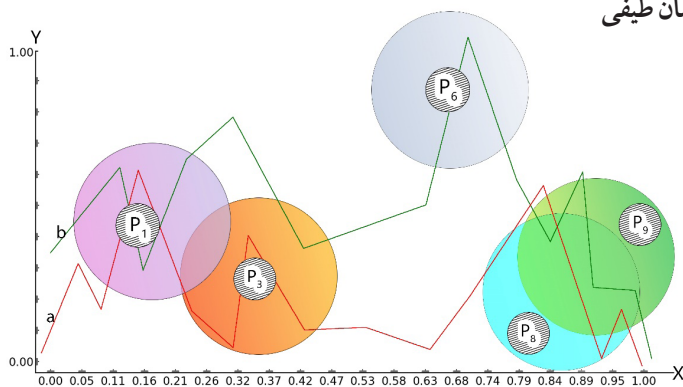
مجموعه‌ها و تنوعات انسانی از P_1 تا P_n وجود دارد که انسان بیولوژیک ظاهری بوده، اما انسان حقیقی و هویتی نیست.

بنابراین با فرض طیفی بودن انسان و طبقه‌بندی شدن او، که ریشه در هستی‌تشکیکی دارد، به طور کلی بساط کلیات خمس برچیده می‌شود؛ زیرا در این صورت تنها تفاوت بین جنس و نوع، تفاوت تشکیکی است (مطهری ۱۴۰۱ ج ۱، ص ۷۳). یعنی دو ماهیت یکی بوده و اختلافشان به شدت و ضعف خواهد بود.

در اینجا باید نکته‌ای اضافه نمود که انسان یک وضعیت تشکیکی دارد و در هر وضع مشکک، یک انتزاع ذهنی نیز از آن سیالۀ خارجی می‌شود. ذهن در نحوه انتزاع مفهوم ماهوی از یک موجود تشکیکی همان‌گونه عمل می‌کند که از یک وجود خارجی حکایت دارد. به عنوان مثال، ذهن از وجود خارجی A_1 (وجود درخت) مفهوم ماهوی را بر اساس ادراک حسی می‌سازد. بنابراین اگر فرض شود که انسان وضعیت‌های گوناگونی دارد، به عنوان مثال $A_1, A_2, A_3, \dots, A_n$ ، در این وضعیت‌ها ذهن بر اساس داده‌های خارجی یک مفهوم خاص متناسب با آن را انتزاع می‌کند.^۴

مثلاً مفهوم رنگ در خارج یک وضعیت تشکیکی - طیفی دارد که بین شدت و ضعف در جریان است. در اینجا ذهن از رنگ تشدید یافته یک مفهوم می‌سازد و حد معین کلی آن را در قالب‌های ذهنی بازسازی می‌کند و از رنگ ضعیف نیز بر اساس همان مدل، حد ذهنی متناسب می‌سازد. به عنوان مثال، ذهن می‌گوید رنگ x_1 قرمزتر از x_2 است که قرمزی کمتری یا نازل‌تری دارد.

۳-۲-۱. تحلیل نمودار انسان طیفی



۴. شیوۀ انتزاع مفاهیم ماهوی به این شکل است: مفاهیم ماهوی، توسط ذهن به صورت خودکار از موارد خاص خارجی انتزاع می‌شوند و حدود وجودی‌شان مشخص می‌شود. ذهن در این مدل به وسیله ادراک حسی - شخصی، با حواس ظاهری و یا شهود باطنی، مفاهیم خارجی را انتزاع کرده و کلیتی از آن‌ها می‌سازد (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۷۷). کلیت‌سازی با تجرید و پیراستن ویژگی‌های هر سطح روی می‌دهد و مفهوم زمانی مفهوم کلی است که افرادی بی‌نهایت را در بر بگیرد و این نشانه از بی‌صورت بودن و بی‌ماده شدن است.



نمودار بالا کیفیت تصویرسازی شدهٔ انسان‌های طیفی-فازی در قالب الگوی مفهومی است. محور x در نمودار، نشانگر حرکت تکاملی است که در آن، واحدهای اندازه‌گیری عناصر تکاملی از 0.00 تا 1.00 شماره‌گذاری شده‌اند و محور y ، جهت نمودار، برای نشان دادن شدت یا کاهش ویژگی‌های تکاملی است.

خطوط a و b به عنوان حرکت دو نوع انسانی در نظر گرفته شده‌اند که در محدودهٔ تکاملی P_1 دچار نوسانات اند. به عنوان مثال، محدودهٔ P_1 نشانگری برای مجموعهٔ بازه و واحدی از 0.05 تا 0.21 در نظر گرفته شده است. این محدوده ابتدا و آغاز حرکت تکاملی است و تنها دارای ویژگی‌هایی مثل رشد، تغذیه، بقا، میل، غریزه و... است.

باین حال، b در محدودهٔ P_3 نوسانات پایینی را تجربه می‌کند و دوباره شدت و رشد پیدا می‌کند و عکس آن a ، در آخر ناحیهٔ پوششی P_3 روند کاهشی دارد. اگر ما محدودهٔ P_3 را شروع پردازش دستگاه ادراک حسی اولیه و حیوانی یا شروع درک احساسات و پردازشگری معرفت‌های اعتباری بدانیم، افت و خیزهایی وجود دارد که عناصر را متنوع می‌گرداند؛ یعنی عنصری بر اساس ادراک حسی بالا (یا علم) و عنصری بر اساس کاهش و افت در یکی از ادراکات عمل می‌کند و همین سبب تنوع-طبقه-تشکیک و طیف‌بندی خواهد شد.

نواحی P_6 تا P_9 نقطهٔ برجسته شدن ادراکات عمیق‌تر تکاملی و توانایی‌های شدیدتر است. به عنوان مثال، کیفیات متعددی از ادراک عمیق تخیلی و عقلی، استدلال، ذهن فعال، جهش فکرتفکر، خلاقیت، کنش‌های پیچیدهٔ تعاملی، جستجوی معنا و... شکوفا می‌شود. نوسانات a و b در این محدوده مشخص است؛ یعنی امکان می‌یابد تا نوعی ادراک فکری نداشته باشد و البته ادراک تخیلی حیوانی در وی برجسته باشد و نوعی دیگر از کیفیت استدلالی برخوردار باشد و نوعی دوم عقل مادی و هیولانی نیز نداشته باشد. همین پایین آمدن نمودار حتی موجب بازگشت یک طیف به طیف ناقص‌تر است.

۴. تحلیل تنوع‌انگاری صدرایی

ملاصدرا معتقد است که انسان‌ها در جهان مادی نوع واحدی اند که افرادشان تماثل دارند، اما در جهان باطنی حقیقت انسان تبدیل به جنسی می‌شود که دارای انواع متعدد است؛ یعنی در ساحت طبقات وجودی-ماهوی و بر اساس تفاسیر پیشین پیرامون انسان طیفی، نمی‌توان گفت



که انسان متعلق به یک طبقه و تعریف خاص است، بلکه خود نوعی متوسط و جنسی برای انواع و اجناس دیگری است که به واسطه ملکات، اعمال، رفتار و کنش‌های فعلیت یافته، آنان را ایجاد می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۶ الف، ج ۲، ص ۲۴۸؛ شیرازی، ۱۳۶۶ ب، ج ۷، ص ۴۳۱؛ شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۲۵). از طرفی دیگر، این فرایند موجب تشکیک در مراتب ماهوی و وجودی است؛ زیرا نشان دهنده تفاوت‌های بنیادین در درجات، طبقات و طیف‌های وجودی هر نوع است که در جهت تمایز با نوع دیگر طبقه‌ای ساخته می‌شود و تشکیک وجود را معنا می‌دهد. با این توصیف، بساط کلیات خمس جمع خواهد شد (مطهری، ۱۴۰۱ ج، ص ۷۳)؛ زیرا تفاوت جنس، فصل و انواع به تفاوت تشکیکی خواهد بود. یعنی نوعی و جنسی می‌تواند در طبقات حرکت کند و نوع یا جنسی دیگر بشود و یا ایجاد کند.

ملاصدرا در بخش عظیمی از آثار خود تقریرات گوناگونی از این مبحث ارائه می‌دهد که در نهایت هدفی جز طیف‌انگاری انسانی در آن مشاهده نمی‌شود. بر همین اساس در جدول ذیل خلاصه آراء او طرح می‌گردد:

نظریات ملاصدرا	تقریر نظریه
نظریه اول: تنوع‌انگاری باطنی انسان، که در دنیا نوع ثابتی را همراه با تمایل افرادش تجربه می‌کند.	۱. اعلم أن حشر الخلائق على أنحاء مختلفة لما علمت سابقا من أن الإنسان سيصير أنواعا مختلفة بحسب الباطن والروح، بعد أن كان نوعا بحسب الطبيعة البشرية، وذلك من جهة اختلاف ملكاتهم الحاصلة من تكرر أعمالهم (شیرازی، ۱۳۶۰ الف، ص ۱۸۸).
ملاصدرا در بیش از ده کتاب و جایگاه مختلف پیرامون نظریه اول سخن گفته است که به بخشی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. او در این نظرات تنوع انسانی را به نشأت اخروی محول می‌داند و انسان را دارای انواع متکثر و متعدد لحاظ می‌کند.	۲. فالنفوس الإنسانية بحسب أول حدوثها صورة نوع واحد هو البشر ومادة أشياء كثيرة أخروية ثم إذا خرجت من القوة البشرية والعقل الهيولاني إلى الفعل يصير أحد أنواع كثيرة (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۵۳۷). ۳. قد سبق أن الإنسان نوع واحد متفق الأفراد في هذا العالم وأما في النشأة الآخرة فأنواعه متكثرة كثرة لا تحصى لأن صورته النفسانية هي مادة قابلة لصورة أخروية شتى بحسب هيئات وملكات مكتسبة ألبسها الله يوم الآخرة بصور تناسبها فيحشر إليها (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۲۵). ۴. إن حقيقة الإنسان نوع واحد في هذه النشأة، وأنواع كثيرة في النشأة الثانية غير محصورة في عدد، إلا أن اجناسها أربعة (شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۲۹۲).



نظریه دوم: تعدد و تنوع نوعی انسان از بدو تولد و حدوث در عالم ماده و حضور تاملش در عالم طبیعت.

۱. واعلم إن النفوس الإنسانية كما إنها تكون متفاوتة في النهاية، كذلك كانت متفاوتة في البداية (شیرازی، ۱۳۶۶ ب، ج ۳، ص ۶۷).
 ۲. وقد علمت سابقا إن تفاوت النفوس البشرية - المتخالفة الحقائق - لتفاوت أصولها ومعادنها العقلية ومفاتيح أبوابها الإلهية ومن أجلها ومن أجل تفاوتها في الإدراكات والإرادات والأشواق وقع الاختلاف بينها في الهداية والضلال والطاعة والعصيان والتوفيق والخذلان والسعادة والشقاوة وحسن العاقبة وسوءها والثواب والعقاب والجنة والنار (شیرازی، ج ۱، ص ۱۱۸).

نظریه سوم: تعدد و تنوع انسانی بعد از طی کردن مراتب نباتی، حیوانی، و انسانی. ملاصدرا در این نظریه انسان را پس از رسیدن به چهل سالگی و بلوغ فکری، عقلی و انسانی واجد قوه ای می داند که می تواند انواع سبعی، شیطانی، انسانی و فرشته خویی و یا باقی ملکات حیوانی را کسب کند.

ثم بصير مدركه للأشياء بالفكر والروية إلى أوان البلوغ المعنوي والاشتداد العقلي في حدود الأربعين غالبا إن كان فيها استعداد الارتقاء إلى حد النفس القدسية فهو حينئذ إنسان بالفعل وملك بالقوة وإلا فهو إما شيطان أو غيرهما بالقوة وبالجمله إن ساعده التوفيق وسلك سبيل القدس وبلغت نفسه إلى مرتبة القوة القدسية يصير بعد الموت ملكا بالفعل من ملائكة الله وإن ضلت عن الطريق إليه تعالى وغوت يصير إما شيطانا من الشياطين أو يحشر مع الحشرات (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۵۵۵).

نظریه چهارم: حصر تعدد نوعی انسان در چهار حالت سبع، بهیمیه، شیطان و فرشته. ملاصدرا در بخشی از آثار خود انسان را جنسی برای انواع چهارگانه می داند و انواع انسانی پدیدآمده از جنس انسانی را محصور در این چهار نوع لحاظ می کند.

۱. أنهم مسخوا عن الفطرة الأصلية، وانسلخوا وانقلبوا كل طائفة منهم إلى نوع ما غلبت فيها صفات ذلك النوع، حتى صارت حقيقتها حقيقة واحدة (حقيقته ن) وصورة ماهيتها صورته... واكتساب ملكات الكفار والفجار، من الأعمال الشهوية والغضبية والشیطانية، التي هي من صفات البهائم والسباع والشیاطین (شیرازی، ۱۳۶۶ ب، ج ۴، ص ۲۲۷).
 ۲. فهذا أنموذج في بيان صيرورة الأرواح الإنسية إما من الملائكة المقرّبين والعباد الصالحين، وإما من البهائم والسباع والشیاطین. بمزاولة أعمال كل من هذه الموجودات. أو من أهل السلامة القابلة للمغفرة والرحمة لبقائهم على الفطرة (شیرازی، ج ۴، ص ۳۰۱).
 ۳. أن الإنسان في أول أمره، بين أن يكون بهيمة أو سباعاً أو شيطانياً أو ملكاً، وفي الآخرة لا يكون إلا أحد هذه الأمور لأجل غلبة بعض الصفات المختصة به على قلبه من جهة تكرّر أفاعيل تناسبها (شیرازی، ج ۱، ص ۳۰۹).



نظریه پنجم: تعدد نوعی انسان و حصر در چهار نوع سبع، بهمیه، شیطان و فرشته. اما جهت تفاوت با نظریه چهارم در این است که ملاصدرا این چهار کیفیت وجودی را جنس می‌داند برای انواع دیگری که از این چهار جنس پدید می‌آید. به تعبیر دیگر، انسان در این جایگاه نوع متوسط نیست، بلکه جنس متوسط است؛ زیرا نسبت به این چهار جنس، جنس قریب و نسبت به انواعی که از این چهار جنس پدید می‌آیند، جنس بعید خواهد شد.

۱. کل نوع من جنس ما یغلب علیه من صفات البهائم أو السباع أو الشیاطین أو الملائكة، إذ قد خَمَّر فی طینة الإنسان من جهة قوته العلمية المتشعبة إلى العاقلة المدركة للکلیات بذاتها، والواهمة المدركة للجزئیات بآلاتها الخیالية الحسية والعملية الشوقية المتشعبة إلى قوّة الشهوة لطلب الملائم، وقوّة الغضب لدفع المنافر. فهذه رؤساء القوى المركوزة فی جبلة الأدمی، وبکل قوّة منها یشارك جنسا من أجناس الملائكة والشیاطین والبهائم والسباع (شیرازی، ج ۷، ص ۴۳۱).
۲. فتصیر أنواعا كثيرة متخالفة: بعضها من جنس البهائم، وبعضها من السباع، وبعضها شیاطین، وبعضها ملائكة (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۷۵۷).

۵. اصالت وجود

اصالت وجود به عنوان بنیاد ابتدایی و سنگ بنای حکمت متعالیه اساسی ترین نظریه این مکتب است. در این دیدگاه حقیقت وجود، منشا آثار خارجی، عینی و متن واقعیت بالذات است که ضرورتاً ثابت می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹). در مقابل این دیدگاه، اصالت ماهیت قرار دارد که با رفض آن در حکمت متعالیه اعتباریت ماهیت به معنای واقعیتی بالعرض در مقابل وجود ثابت می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۹).

وجود در دیدگاه حکمت متعالیه، معیار واقعی بودن و تحقق اشیاء است. ماهیت‌ها تنها قالب‌هایی ذهنی و وابسته به وجود برای درک موجودات مختلف هستند. اما در خارجیت و متن واقعیت، آنچه واقعاً تحقق دارد، خود وجود است (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۷). از این رو اعتبار ماهیت به مثابه اخذ جزئی از کلی نیست، بلکه اعتباریتی است که ریشه وجودی و اصیل دارد. به تعبیری دیگر، وجود برای ماهیات به ثبوت نمی‌رسد، بلکه ماهیت موجود می‌شود؛ یعنی نفس موجودیت ماهیت، متن وجود خواهد بود.

مسئله اصالت وجود ریشه و بنای اصلی نظریات دیگر حکمت متعالیه است. آن‌گاه که متن

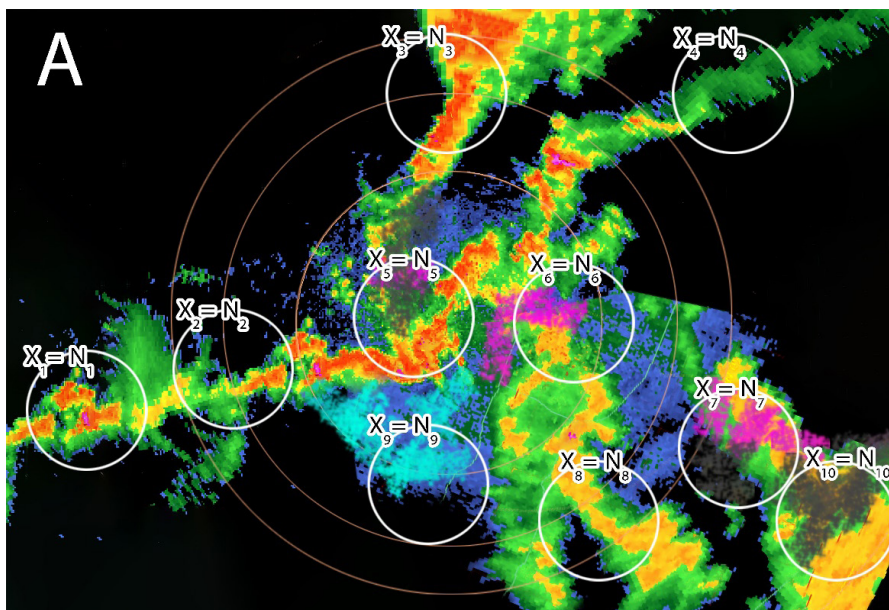


واقعیت خارجی نیز آکنده از حقیقت وجود باشد، می‌توان انواع انسانی و حقایق مختلف انسانی را با استنباط و استخراج از اصالت وجود فهم نمود. اساساً یکی از مدل‌های فهم و ارتباط اصالت وجود با نظریهٔ انواع انسانی مسئلهٔ تشخیص است.

۵-۱. اصالت وجود؛ تشخیص و مسئلهٔ تنوع‌انگاری

وجود مساوق با تشخیص است (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۵۵). تشخیص در حکمت متعالیه هویت عینیۀ هر شیء یا همان وجود مخصوص آن شیء است (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۸؛ صمدی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۷۶)، که اساساً مایهٔ ذاتی و متعلق به وجودات بوده که مخصوص همان وجود خواهد بود. تشخیص در تعریفی دیگر به معنای عدم صدق یک مفهوم ماهوی بر کثیرین است (شیروانی، ۱۳۷۷، ص ۴۱). ما بر اساس آگاهی‌ای که پی به تشخیص وجودات می‌بریم، بر همان اساس علم به تمایز موجودات در ما فعال می‌گردد و این تمایز ناشی از نحوهٔ تحقق و تعیین وجود آن‌هاست؛ زیرا علم به تمییز، فرع بر تشخیص بوده (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۵۱۵) و اساساً اگر تشخیص باشد، تمییز نیز ایجاد خواهد شد. با بیان این دیدگاه، تفاوت، تمییز و اختلاف میان انواع وجودی انسان به تشخیص وجودی آن‌ها باز خواهد گشت. این تمایزات بر اساس لایه‌های وجودی و نحوهٔ تحقق آن‌ها تبیین می‌شوند و چون وجود اصیل است، کیفیت و درجهٔ وجودی انسان مستقیماً نوع او را به عنوان امر ثانوی، انتزاعی و اعتباری ماهوی تعیین می‌کند.

از آنجاکه در حکمت متعالیه وجود امری واقعی است، هر نوع تغییری که منجر به تشخیص خاص نوع انسانی بشود، در سطح وجودی او معنای خاص می‌سازد. تنوع‌انگاری نیز بیان می‌کند که انواع و افراد انسانی می‌توانند در لایه‌های مختلفی که از حقیقت وجود قابل انتزاع است، تشخیص و تعیین خاص بیابند و بستر مشترک این تحولات و تغییرات، وجود خواهد بود. بنابراین دگرگونی وجودی منجر به دگرگونی نوعی خواهد شد. برای درک بهتر مطلب می‌توانید به مدل مفهومی ذیل توجه کنید:



مدل ترسیم شده برداشتی انتزاعی از چند مدل تصویرسازی و مفاهیم ترکیبی-تألیفی است. ما در این برداشت از نقشه‌های چگالی و توزیع تراکم (Density Distribution Maps)، تصویرهای راداری و نقشه‌های ماهواره‌ای نشان‌دهنده وضعیت آب‌وهوا، جغرافیای فلسفی (Philosophical Geography) و الگوهای مفهومی زبان ریاضی-فلسفی استفاده انتزاعی نموده‌ایم.

همچنین در این مقاله برای مدل مفهومی طراحی شده عنوان‌های ذیل را تألیف کرده‌ایم:

۱. بصری‌سازی جغرافیای فلسفی با الگوهای تکاملی

۲. نقشه چگالی انسان طیفی و تنوعات وجودی-ماهوی

۳. جغرافیای وجودی-ماهوی انسان

در این مدل، نقشه‌ای از وضعیت چگالی تنوعات وجودی-ماهوی انسانی بازتاب داده شده است. در انباشتگی پراکندگی رنگی، هر رنگ به نوعی نشان‌دهنده یکی از الگوهای تکاملی است. به عنوان مثال، رنگ سبز و زرد نشانگر دو عنصر تکاملی فعال است، مثل ادراک و تفکر. رنگ قرمز معناگرایی کنشی و اعمال مثبت را نشان می‌دهد. رنگ آبی و خاکستری نشانه‌ای برای تخیل-وهم و ملکات رذیله بوده و رنگ بنفش نمایانگر احساسات پویا و فعال می‌باشد.

۵. جغرافیای فلسفی به مؤلفه‌هایی می‌پردازد که درباره تعامل انسان و فضا مکان و ماهیت آن است. جغرافیای فلسفی بر فهم فضایی متمرکز دارد که توسط انسان‌ها سکونت داده شده، مطالعه شده و به طرق مختلف درک شده است (Braslavski et al., 2020, p. 70).



دایره‌هایی در نقشهٔ تراکم تنوعات ماهوی مشاهده می‌شوند که هر محدوده‌ای در آن، بخشی از رنگ‌ها را در بر می‌گیرد. در این محدوده‌ها عنصر تکاملی یا چند عنصر مرکب هم‌پوشانی شده‌اند و همین موجب تعیین خاص یک نوع است که از باقی انواع متمایز می‌شود. به همین سبب، برای فضاهای متعدد از دایره‌هایی استفاده شده است که انواع را متمایز می‌سازند و هر دایره دربرگرفته الگوهای خاص است.

این دایره‌ها نشانه‌ای است برای اینکه بفهمانیم نوع انسانی S به سبب وجود ویژگی‌های معین از نوع انسانی G ، به سبب وجود ویژگی‌های تکاملی دیگر ممتاز است. البته قید این نکته اهمیت دارد که لزوماً تکامل - حرکت اشتدادی موجب تمایز و تشخیص انواع نیست، بلکه ممکن است حرکات تضعیفی و خلأ عناصر وجودی این تمایز را بیافرینند که در این الگو، صرفاً بازنمایی‌ای جهت تشخیص، تعیین و تمایز است، نه تشریح یک بحث کامل از این مسئله.

آن چیزی که در مدل، مابه‌الاشتراک تشخیص‌های مختلف است، زمینهٔ نقشه است که با A نام‌گذاری شده است؛ یعنی مابه‌الامتيازها و تمام تمایزاتی که به واسطهٔ تشخیص، متعلق به یک نوع خاص می‌گردد، بازگشتی به وجه مابه‌الاشتراک (A) دارد. هر تشخیص وجودی با X نمادگذاری شده است که مساوی با هر نوع وجودی است که با N نمادگذاری گشته است. به همین خاطر، X_1 با N_1 تساوی می‌یابد و همین روند تا X_{10} ادامه دارد.

اگر بتوان این مدل ترسیم‌شده را در قالب ابزارهای منطق جدید و ریاضی نشان داد، کیفیت نمایش به این شکل است:

$$A = X_1, X_2, X_3, \dots, X_{10}$$

∧

$$X_1 = N_1,$$

$$X_2 = N_2,$$

$$X_3 = N_3, \dots, X_{10} = N_{10}$$

بنابراین

$$N_1 \neq N_2, N_3, N_4, \dots, N_{10}$$

∧

$$N_2 \neq N_5, N_7, N_1, \dots, N_9$$



و نمونه‌های دیگر از فرمول‌هایی که ادامه‌دار خواهند بود.

برای نیل به فهم کیفی این مطلب، بایستی به رابطه منطقی در جدول ذیل توجه نمود:

اصالت وجود: به معنای اینکه وجود منشأ آثار واقعی بالذات در عالم خارجی و عینی است.

اعتباریت ماهیت: به معنای اینکه ماهیت با واسطه وجود دارای واقعیت است.

تشخص: به معنای کیفیتی است که در آن وجود، مختص به هر هویت عینی و شیء خاص است و بنا به فهم آن، به فهم وجه تمایز آن موجود از موجود دیگر دست می‌یابیم؛ زیرا وجود هر چیزی مساوق و یا عین تشخص آن چیز است (سجادی، ۱۳۷۵، ص ۶۳۵).

تنوع‌انگاری به دو معنا تلقی می‌شود:

معنای اول: افراد ماهوی مندرج تحت نوع کلی انسان دارای تنوع ماهوی‌اند (مثل فرد A, B, C, D و...) که با فرض اصالت وجود، بازگشت تنوع ماهوی به تنوع وجودی است.
معنای دوم: انسان در حکمت متعالیه، واسطه نوعیه بوده و معنای جنسی دارد و تحت این جنس، انواعی دیگر به حسب سیر وجودی شکل خواهند یافت.
بنا بر هر دو معنای بیان شده، وجه تمایز و تنوع انواع بر حسب سیر وجودی، ریشه در تشخص هر نوع وجودی دارد.

بنابراین:

حقیقت وجود ← اصالت وجود ← تشخص وجودی ← تنوع وجودی

۵-۲. اصالت وجود؛ فعلیت و مسئله تنوع‌انگاری انسانی

و مین عاملی که می‌توان مسئله تنوع‌انگاری را از آن منتزع نمود، قاعده تساوق وجود و فعلیت است (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۳۹). در این حالت هر موجود بالفعلی مساوق با وجود تلقی خواهد شد. به تعبیری دیگر، شیء بالفعلی نیست که وجود نداشته باشد. پس به نحوی فعلیت و وجود دو مفهوم بوده، اما دارای یک مصداق و جهت صدق خارجی‌اند. پس موجودیت، همگام با فعلیت داشتن است، بلکه درحقیقت عین آن است. از این جهت، اساساً فرض موجودی که فاقد فعلیت باشد، فرض صحیحی به نظر نمی‌رسد (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۷۷).

یکی از اصول مهم فلسفی این است که حرکت، خروج از قوه به سوی فعل است. این کیفیت



تفسیر شده بر هر موضوع مادی‌ای قابل تطبیق است و دربارهٔ انسان، دلالت بر آن دارد که حرکت او فرایندی پیچیده از فعلیت‌های پی‌درپی و لبس پس از لبس است (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۹). از جهتی دیگر اساساً خود پدیدهٔ حرکت با ماده، صورت، جنس، فصل، قوه و فعل تلازم و ارتباط دارد؛ زیرا از طرفی جنس و فصل، ماده و صورت به شرط لا است و از طرفی دیگر، ماده حامل قوت اشیا و صورت، فعلیت بارشونده بر ماده است (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۱۱). بنابراین، هر لبس بعد از لبسی تنوعی وجودی است که در سلسله و طبقهٔ طولی جواهر اتفاق می‌افتد. به این جهت انسان می‌تواند با هر فعلیتی که اخذ می‌کند، حائز تنوعی غیر از حالت پیشین باشد. بر اساس قاعدهٔ تساوق وجود و فعلیت، هر وجود بالفعلی ممتاز از وجود بالفعل دیگر به لحاظ تنوع صور، فصول و حالات بالفعل خواهد بود.

۶. تشکیک وجود

یکی دیگر از بنیادهای اساسی و نظری حکمت متعالیه مسئلهٔ تشکیک وجود است. تشکیک وجود به این معنا است که وجود واحد و اصیل دارای درجات مختلف است. این درجات و اختصاصات وجودی به حسب کمال و نقص، شدت و ضعف، تقدم و تأخر و... دسته‌بندی و طبقه‌بندی خواهند شد (شیرازی، ۱۳۶۰ ب، ص ۱۰؛ شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۵).

حقیقت وجود واحد و اصیل بوده، اما با در نظر گرفتن مراتب مختلف وجودی، مشکک به مراتب خواهد بود. بنابراین، تشکیک مراتب یک وجه مابه‌الامتیاز و یک وجه مابه‌الاشتراک دارد و مابه‌الامتیاز به مابه‌الاشتراک برمی‌گردد؛ و الاً در غیر این صورت، تمام مراتب وجودی اموری متباین به تباین ذات تلقی خواهند شد (طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۵).

تشکیک وجود می‌تواند در پدیده‌های پیچیده و چندلایه هستی به مثابهٔ یک بستر طبقه‌بندی شده برای فهم مقولات و مراتب مختلف هستی به کار آید. این مفهوم به ما اجازه می‌دهد که وجود را به عنوان یک طیف پیوسته و پویا مورد سنجش قرار بدهیم. نکتهٔ اساسی این است که تشکیک وجود دربارهٔ انسان به انتزاع تنوع‌انگاری می‌انجامد.

تنوع‌انگاری تشکیکی در انسان ناشی از تغییری است که به واسطهٔ علل مختلف می‌یابد. به عنوان مثال انسان می‌تواند معلول ترس، رضا، غضب و انگیزه‌ای دیگر قرار گرفته و یک نوع از انواع انسانی به واسطهٔ علل درونی باشد (شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۳). خود این نشانگر تمایزات



انواع و در نتیجه تنوع و طیفی شدن انسان است. انسانی که معلول غلبه غضب است، از انسانی که معلول غلبه ترس یا شهوت است، متمایز و متنوع می‌گردد. پس نوعی از انسان در مقایسه با نوع دیگر در طبقه‌ای متمایز از اوست.

یکی دیگر از مباحث پیچیده با تشکیک وجود مسئله حرکت است. اگر حرکت در جوهر واقع شود، آثار خاصی پدید می‌آید؛ مثل گستردگی، تنوع، انتظام، توسعه و... (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴، ص ۵۹). فرض این است که حرکت چیزی جز پیمایش طبقات نیست؛ یعنی رفتن از ضعف به شدت و از نقص به کمال. به عنوان مثال انسان در حرکت جوهری، طبقات مختلف را می‌پیماید و برمی‌سازد. در نتیجه، پیمایش موجب طبقه‌سازی و طبقه‌سازی موجب تنوع و تنوع موجب برسازش انسان طیفی است.

یکی از موارد قابل اشاره در مورد تنوع‌انگاری انسانی لحاظ نمودن تشکیک شخصی در هر وجود انسانی است. مراتب و جهان‌های شخصی انسان منقسم می‌شود به حس، خیال و عقل.^۶ انسان در مرتبه حس، حس است و در مرتبه خیال، خیال و در مرتبه عقل، عقل می‌باشد (مطهری، ۱۴۰۰، ص ۱۲۶). حیثیت‌های مختلف وجودی اشاره می‌کنند که انسان در هر مرتبه‌ای وابسته به همان مرتبه است. این امر نشان از تمایزی تکثیرکننده است. در نهایت، همین وجه تمایز موجب تنوع‌انگاری و طیفی بودن انسان خواهد شد.

ملاصدرا معتقد است:

”والحق ان للنفس فی ذاتها تنزّلات و ترقیات ولها وحدة جامعة، تارة تنزل الی مرتبة ارض الحس المکتنف بالمادة العنصرية، وتارة تصعد الی سماء العقل، وتارة تتوسط بین العالمین. ففی کلّ مرتبة من المراتب الثلاث یکون فی عالم من هذه العوالم ویدرک الموجودات والصّورات التي تخصّ بذلك العالم من جهة اسباب ومناسبات (شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۱).

انسان در حالت متصورشده توسط ملاصدرا، در مراتب تنزل و ترقی خود دارای وحدت و یگانگی است؛ اما در عین حال گاهی وابسته به ساحت حسی، گاهی وابسته به جهان عقلی و گاهی وابسته به حالتی میانه و مثالی است. در هر مرتبه، اسباب و مناسباتی وجود دارد که آن

۶. جهت آشنایی با مراتب انسان و مطالعه بیشتر پیرامون این مطلب نک: رضائزاد، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۰۲۲؛ نائجی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳، ۱۷۴؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۲ و ۶۲۲.



مرتبه را دارای اختصاص می‌گرداند. در نتیجه این خاص بودن، تمایز، تنوع و رتبه‌بندی را برای ذهن معنا می‌دهد و همین سبب می‌شود که برای انسان یک کیفیت و حد معینی وجود نداشته باشد، بلکه طیفی از حالات مختلفه سیال باشد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاشی برای تبیین نظریه انسان طیفی در حکمت متعالیه شکل گرفت. انسان طیفی صورت‌بندی نوینی از انسان‌شناسی در حکمت متعالیه است که توسط ملاصدرا انجام گرفته است. این نظریه انسان را حول محور تعریف‌های دودویی، دوارزشی یا صفرویکی محدود نمی‌کند؛ زیرا در مکاتب سابق، از جمله در اندیشه ارسطویی، انسان یا به حیوان ناطق تعریف می‌شود یا در صورتی که حیوان ناطق نباشد، انسان نیست. به زبان منطقی، انسان یا P است و یا $\neg P$ و نمی‌تواند اجتماعی از نمود سومی داشته و هم رافع دو نمود باشد. پردازش نگاه دودویی به تفکر ارسطو بازگشت دارد؛ یعنی قوانین انسجام تفکر و اندیشه. این اصول، مبانی منطقی سه اصل را فرموله می‌کنند: قانون هویت (Identity) که می‌گوید P همان P است، یعنی $P = P$ ، قانون تناقض ناپذیری (Noncontradiction) اعلام می‌کند که P غیر P نیست، یعنی $(P \wedge \neg P)$ و قانون وسط مستثنی یا طرد شق ثالث (Excluded middle) تصریح می‌کند که یا P است یا غیر P ، یعنی $P \vee \neg P$.

بر اساس مبانی نظری حکمت متعالیه، انسان طیفی تحت نگاه دوارزشی محدود نمی‌شود، بلکه طیفی از حالات پیش‌بینی نشده و بالقوه است که می‌تواند صورت‌ها، فعلیت‌ها و تعاریف احتمالی بسیاری را در بر بگیرد. نمود انسان طیفی چیزی هم‌ارز با نظریه سیستم‌های فازی است. در این سیستم‌ها که نسبت به شرایط پیچیده بر اساس پیکان روبه جلوی زمان، تحلیل‌های گسترده‌ای صورت می‌گیرد، شرایطی از عدم قطعیت و نبود دیتاهاست. این سیستم دقیقاً مشابه کنشی است که انسان نسبت به زندگی در عالم طبیعت دارد.

ملاصدرا با طرح نظریات فراوان، خصوصاً دو نظریه اصالت وجود و تشکیک وجود، انسان را در طبقات و تشخص‌های متعددی برمی‌سازد. این برساختگی ناشی از حرکتی است که جوهر انسان را در طبقات مختلف هستی‌عینی - وجود شخصی و سلسله ماهوی قرار می‌دهد. بر این پایه هر فعلیت مخصوص در هر طبقه، ویژگی‌ها، شرایط و حالات همان طبقه را برمی‌گیرد و



انسان را در همان موقعیت معنا می‌کند. با این حال طبقه‌ای محتمل و پایدار در شرایط پیش‌بینی وجود ندارد، بلکه صرفاً تبیین احتمالات است.

در این پژوهش با تبیین کیفیت انتزاع تنوع‌انگاری از اصالت وجود و تشکیک وجود، به طرح نظریه انسان طیفی پرداخته شد. تنوع‌انگاری به این معناست که انسان در سلسله وجودی و ماهوی، نوع اخیر، نهایی و سافل نبوده، بلکه می‌تواند در طبقات حرکت کند و نوع یا جنسی دیگر باشد. بر همین اساس می‌تواند انواع و اجناس متعددی از خود پدید آورد. در این پژوهش بر اساس الگوهای مفهومی تألیفی و نو توسط نویسندگان، تحت عناوین بصری‌سازی جغرافیای فلسفی با الگوهای تکاملی، نمودار انسان طیفی-فازی و طرح زبان مشترک ریاضی-منطقی-فلسفی به بالا بردن سطح کیفی تحلیل و تبیین کمکی شایانی شده است و همین مسئله جنبه نوآوری پژوهش است.



فهرست منابع

۱. آشتیانی، جلال الدین. (۱۳۷۸). **شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. آشتیانی، جلال الدین. (۱۳۸۱). **شرح بر زاد المسافر**. قم: بوستان کتاب.
۳. ارسطو. (۱۳۸۵). **ما بعد الطبیعة**، (ترجمه محمد حسن لطفی). تهران: طرح نو.
۴. حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۵). **دروس معرفت نفس**. قم: الف. لام. میم.
۵. حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۷). **شرح فارسی الأسفار الأربعة**. قم: بوستان کتاب.
۶. خمینی، سیدروح الله. (۱۳۸۱). **تقریرات فلسفه**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۷. رضائزاد، غلامحسین. (۱۳۸۷). **مشاهد الکوہیة**. قم: آیت اشراق.
۸. سجادی، جعفر. (۱۳۷۵). **فرهنگ علوم فلسفی و کلامی**. تهران: امیرکبیر.
۹. سجادی، جعفر. (۱۳۷۹). **فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۱۰. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۰ الف). **أسرار الآیات**. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۰ ب). **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۳). **مفاتیح الغیب**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۳. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۶ الف). **شرح أصول الکافی**. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
۱۴. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۶ ب). **تفسیر القرآن الکریم**. قم: بیدار.
۱۵. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۸). **الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة**. قم: مکتبة المصطفوی.
۱۶. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۷۵). **مجموعه رسائل فلسفی**. تهران: حکمت.
۱۷. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۷۸). **سه رساله فلسفی**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۱۸. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۸۲). **شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفا**. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۹. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۸۳). **ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبية**. تهران: سروش.



۲۰. شیروانی، علی. (۱۳۷۷). شرح مصطلحات فلسفی بدایة الحکمة و نهاية الحکمة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۱. صمدی آملی، داوود. (۱۳۸۶). شرح نهاية الحکمة. قم: قائم آل محمد (عج).
۲۲. طباطبائی، محمد حسین. (بی تا). بدایة الحکمة. قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۳. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۰۲ش). اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: صدرا.
۲۴. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۶ق). نهاية الحکمة. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۵. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۶۶). آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.
۲۶. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۸). التعليقة على الأسفار الأربعة. تهران: صدرا.
۲۷. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۰). مقالات فلسفی. تهران: صدرا.
۲۸. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۱ الف). درس‌های اسفار. تهران: صدرا.
۲۹. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۱ ب). فطرت در قرآن. تهران: صدرا.
۳۰. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۱ ج). درس‌های الهیات شفا. تهران: صدرا.
۳۱. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲ الف). مقدمه‌ای بر کلام جدید. تهران: صدرا.
۳۲. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲ ب). نقدی بر مارکسیسم. تهران: صدرا.
۳۳. مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲ ج). آزادی معنوی. تهران: صدرا.
۳۴. مظفر، محمدرضا. (۱۳۸۴). منطق، (ترجمه علی شیروانی). قم: دارالعلم.
۳۵. نائجی، محمد حسین. (۱۳۸۷). ترجمه و شرح کتاب نفس شفا. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

36. Boole, G. (2009). *An Investigation of the Laws of Thought On Which Are Founded the Mathematical Theories of Logic and Probabilities*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511693090>.

37. Church, A. (1928). *On the law of excluded middle*. *Bulletin of the American Mathematical Society*. 75-78. <https://philpapers.org/rec/CHUOTL-2>.

38. Oksana V. Braslavskaya, Iurii O. Kyselov, Roman M. Rudyi, Oktiabrina O. Kyseliova, & Iryna O. Udovenko (2020). Philosophical geography: establishment, development, formation of scientific foundations. *Journal of Geology, Geography and Geoecology*, 29 (3), 460-470. <https://doi.org/https://doi.org/10.15421/112041>.

39. Shehzad, U. (2022). *Law of the Excluded Middle and Beckett's Realm of Neitherness*. Samuel Beckett Today / Aujourd'hui, 35(2). 302-313. <https://doi.org/10.1163/187857405-03402012>.



40. Singh, H., Gupta, M. M., Meitzler, T., Hou, Z. G., Garg, K. K., Solo, A. M. G., & Zadeh, L. A. (2013). *Real-life applications of fuzzy logic. Advances in Fuzzy Systems*. 1-3. <https://doi.org/10.1155/2013/581879>.
41. Zadeh, L. A. (2008). Is there a need for fuzzy Logic?. *Information Sciences*, 178(13), 2751-2779. <https://doi.org/10.1016/j.ins.2008.02.012>.